

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث راجع به روایاتی است که اصطلاحاً به عنوان روایات علاجیه خوانده شده و مرحوم آقای بروجردی در این مقدمات در باب شش این احادیث را جمع کردند، یک حدیث شماره ۲۴ بود که ابتدائاً از مجموعه مرحوم شهید ایشان استخراج کردند، از کتاب مستدرک، راجع به این مجموعه شهید هم صحبتی شد البته سند هم ارسال دارد و هم آن مصدري که ایشان نقل کردند واضح نیست، تازه آن مصدر را هم ایشان ارسال کردند و دقیقاً الان ما نمی توانیم خصوصیات این سند را بررسی بکنیم و خلاصه اش این است که حضرت موسی ابن جعفر نامه ای را نوشتند، مطلبی را نوشتند موجز و مختصر به عنوان آن چه که در بین مسلمان ها در آن اختلاف هست.

این حدیث را خواندیم، دیروز تقریباً متنش را خواندیم. عرض شد که سابقاً هم از اول بحث عرض کردیم از همان اول این باب که بعضی از روایاتی را که مرحوم شیخ حر صاحب وسائل قدس الله نفسه ابتدائاً در وسائل در ذیل عنوان احادیث علاجیه آوردند و بعضی ها را هم آقای بروجردی همان ها را با زیادات آوردند، در همین باب اخبار علاجیه، سابقاً عرض شد که بعضی هایش اصلاً ربطی به این باب ندارد، اصلاً به باب تعارض ربطی ندارد. ظاهراً احتمالاً آقای بروجردی به احترام صاحب وسائل که این احادیث را در این باب آورده ایشان آوردند و إلا ربطی به باب تعارض ندارد.

چون در این دارد که جمیع امور الدنيا و الدین امران، امرٌ لا اختلاف فیہ، کلمه اختلاف در آن بکار برده شده شاید تصور کردند که مربوط به باب تعارض است، ربطی به باب تعارض ندارد. اصلاً مراد این حدیث مقام تعارض روایتین نیست. آن حدیث قبلی یونس هم همین طور است، بحثش تعارض نبود. گفتند شما روایت را رد می کنید گفت من رفتم سوال کردم حضرت رضا فرمودند دروغ است، این ها را جعل کردند، این ربطی به باب تعارض ندارد. عده ای از این احادیثی را که مرحوم آقای بروجردی و قبل از ایشان مرحوم

صاحب وسائل در اخبار علاجیه آوردند کلاً ربطی به باب تعارض ندارد. این حدیث هم ربطی به باب تعارض ندارد، این راجع به اختلافی است که مثلاً فرض کنید بین اهل دین یا اهل دنیا واقع می شود. ربطی به تعارض ندارد، فرض کنید مثلاً مسئله متعه اختلاف بین شیعه و سنی است که سنی ها جائز نمی دانند ولی شیعه ها جائز می دانند. این ربطی به تعارض ندارد. حالا ممکن است به قول مرحوم شهید ثانی در شرح لمعه که ما با این همه تعارضی که در روایت داریم در باب متعه ربطی به تعارض ندارد، جائز است. البته من توضیحا عرض کردم یک روایت واحده در تهذیب است که از امیرالمومنین که رسول الله حرم، نمی دانم حالا مرحوم شهید این روایت را ندیده، آن روایت را مرحوم شیخ از کتاب مسند زید نقل می کند، شاید مراد مرحوم شهید ثانی این باشد که آنچه که در مصادر ما آمده. در مصادر ما اختلاف نیست اما در مسئله اختلاف هست، امر فیه اختلاف، بالاخره اهل سنت می گویند جائز نیست و ما می گوئیم جائز است. در امر اختلاف هست اما روایات ما اختلاف ندارد. بحث اختلاف روایات یک چیز است و آنی که الان داریم بحث می کنیم اختلاف روایات است. این روایت مبارکه ناظر به اختلاف روایات نیست، راجع به اختلافی است که بین مسلمان ها یا بین اهل ادیان مطلقاً، بین مسلمان ها و بین یهودی ها مثلاً. الان در همین آیه مبارکه ای که حضرت موسی به دریا رسید اهل تورات و یهودی ها می گویند مراد از دریا، دریای سرخ است. این قسمت بالای دریای سرخ است. پایین حدود خلیج عقب است. دریا را به دریای سرخ می کنند. در روایات ما تعبیر شده به خود نیل، چون نیل خیلی عریض بوده، بعضی جاهایش شبیه دریا بوده و آن طرفش دیده نمی شد، این یمّی که در قرآن آمده آن رود نیل است. خب این اختلاف بین مسلمان ها و یهودی ها هست لکن روایاتش مختلف نیست، بحث اختلاف روایت یک چیز است، بحث اختلاف در خود امر چیز دیگری است. این روایت جمیع امور الدنیا و الدین امران، امر لا اختلاف فیه و امر فیه اختلاف، این چه ربطی به باب تعارض روایات دارد؟ اصلاً ربطی به باب تعارض ندارد. دقت می فرمایید؟ لذا من فکر می کنم حالا شاید آقای بروجردی به احترام صاحب وسائل این را آوردند و إلا این ربطی به باب تعارض ندارد.

روایات دیگه هم بود، اختصاص به این ندارد، روایت دیگه هم بود که مرحوم صاحب وسائل در این باب آوردند و آقای بروجردی هم بعد از ایشان آوردند و لکن ربطی به باب تعارض ندارد. اصلاً ناظر به باب تعارض نیست.

پرسش: تعارض درون مذهبی است.

آیت الله مددی: بله امری است که در آن اختلافی است نه این که روایت مختلف است. اهل سنت یک رای دارند و ما یک رای داریم. شافعی ها یک رای دارند، حنفی ها یک رای دارند. ربطی به روایات ندارد. اختلاف بین علما ربطی به روایات به این معنایی که ما می خواهیم بگوییم ندارد. مربوط به این قسمت نیست.

به هر حال این حدیث را مرحوم آقای بروجردی از سه مصدر استخراج کردند. یکی از مجموعه شهید است، ظاهراً این مجموعه شهید در اختیار وسائل نبوده. من هم مراجعه به وسائل نکردم. این در اختیار وسائل نبوده چون آقای بروجردی هم از مستدرک استخراج کردند. به لحاظ تاریخی مشکل دارد، مشکل سیر تاریخی هم دارد. مضافاً که این آخرش هم به جناب علی ابن ابی حمزه بطائنی بر می گردد که مشکل دیگر دارد.

بار دوم ایشان حدیث را استخراج کردند، البته ما استخراج را به فارسی می گوئیم. در اصطلاح اهل سنت در بحث حدیث اخراج دارند، تخریج دارند، استخراج دارند. استخراج پیش آنها غیر از اخراج و تخریج است. مرحوم صاحب وسائل و مرحوم آقای بروجردی از اختصاص مفید آوردند. البته آقایانی که با معجم مرحوم استاد آشنا هستند ایشان زیاد می گویند که این لم تثبت نسبتاً الی المفید، راست است کتاب اختصاص شبهه نسبت داد.

در این جا آقای بروجردی این طور نقل فرمودند، محمد ابن الحسن ابن احمد. این محمد ابن حسن ابن احمد همان ابن ولید معروف استاد مرحوم صدوق است لکن ایشان نقل می کند. قاعدتاً این از چاپ اول وسائل است، چاپ آقای ربانی است. در این جا دارد ابن الولید عن ابیه وسائل، نفهمیدم وسائل یعنی در خود وسائل یا حاشیه وسائل، اگر هست نگاه بکنید. عن محمد ابن احمد ابن اسماعیل علوی، به این عنوان بیاورید، علی ای حال در کتاب وسائل حالا من چون خودم مراجعه نکردم. شما از وسائل بیاورید. چون ایشان نوشته در وسائل دارد ابن الولید عن ابیه، می گوید در وسائل این طور است. وسائل الشیعه جلد ۱۸

یکی از حضار: و رواه المفید فی الاختصاص عن احمد ابن محمد ابن الحسن.

آیت الله مددی: درست است، همین است، این جا نوشته ابن الولید، احمد ابن محمد. تصریح کرده است.

حالا ما به طور متعارف مثل همین جا که آقای بروجردی نوشتند مثلاً می‌گوییم در اختصاص مفید نوشته محمد ابن احمد، محمد ابن الحسن. صاحب وسائل نوشته احمد ابن محمد ابن الحسن. آن وقت ما عادتاً نسخه بدل می‌نویسیم. لکن این نسخه بدل ها هم نکته دارد، این طور نیست که همین جور پیدا شده باشد. اولاً امکان دارد واقعا نسخه ای در اختیار صاحب وسائل بوده که اولش احمد ابن محمد بوده. احتمال دارد. یک احتمال هم دارد تصحیح قیاسی باشد. این را فراموش نکنید. ممکن است که تصحیح قیاسی بوده یعنی در نسخه خود صاحب وسائل هم محمد ابن الحسن بوده، ایشان فکر کرده محمد ابن حسن که نمی‌شود، فرض کنید باید احمد ابن محمد ابن الحسن باشد. این را اصطلاحاً تصحیح قیاسی می‌گویند. سرش هم این است که مرحوم شیخ مفید رحمه الله که در بغداد بودند و وفاتشان هم در بغداد است ایشان ابن الولید را درک نکردند. به نظرم تولد مفید ۳۳۶ یا ۳۳۸ است، وفاتش ۴۱۳ است. آن وقت ابن الولید هفت سال بعد از این فوت کرده، ۳۴۳ فوت ابن الولید است، استاد مرحوم صدوق.

لذا بعید است که مرحوم شیخ مفید بتواند از ایشان نقل بکند، مضافاً در این تواریخی که در اختیار ما هست ابن الولید به بغداد نیامده. عادتاً احتمالاً برای زیارت کربلا یا نجف آمده باشد اما آنی که الان در کتاب ها موجود داریم نداریم.

پس مرحوم شیخ مفید اصولاً نه طبقه اش مساعد است و نه شیخ مفید به قم رفته است. هیچ شاهی در دست نداریم که مرحوم شیخ مفید از ابن الولید نقل کرده باشد. آن چه که ما الان داریم در جاهای مختلف هم داریم یعنی در فهرست نجاشی و شیخ داریم، در تهذیب شیخ داریم، در جاهای دیگر هم داریم. مرحوم شیخ مفید از پسر ابن الولید نقل می‌کند که اسمش هم احمد است. ایشان بغداد آمده و مرحوم شیخ مفید از ایشان نقل می‌کند و هست، در اجازات هم هست، در اسانید هم هست. عرض کردم کلمه اجازات و اسانید را بنده فرق می‌گذارم ولی آقایان غالباً یکی می‌گیرند. اسانید آنی است که در روایات باشد مثلاً در تهذیب، اجازات آنی است که در فهارس باشد مثل فهرست شیخ یا فهرست نجاشی.

.....

علی ای حال هم در اسانید و هم در اجازات این هست، مرحوم شیخ مفید از پسر ابن ولید، حالا شاید صاحب وسائل گفته این کتاب اختصاصی شیخ مفید است نمی شود از ابن الولید نقل بکند، شاید خودش تصریح کرده و شاید هم نسخه ای در اختیارش بوده که در آن نسخه بوده احمد ابن محمد عن ابیه، علی ای حال اگر صاحب این کتاب اختصاص شیخ مفید باشد ایشان از ابن الولید نقل نمی کند. بالاخره توسط پسرش است یعنی می خواهم بگویم ننویسید نسخه بدل. نکته دارد، این نسخه بدل نکته دارد. نکته اش این است که شیخ مفید از ابن الولید نقل نمی کند.

علی ای حال این احتمالا تصحیح قیاسی مرحوم صاحب وسائل باشد و احتمالا نسخه ای در اختیار ایشان بوده، چون بعید است صاحب وسائل دست بزند. شاید نسخه ای که در اختیار ایشان بوده این طور بوده و لکن عرض کردم ظاهرا این مطلب درست نیست و همین که الان در کتاب چاپی آمده محمد ابن الحسن درست است یعنی خود ابن الولید و اما این که شیخ مفید از ابن ولید نقل بکند بله مسلم است که از ابن ولید نقل نمی کند لکن إنما الکلام این که این کتاب مال شیخ مفید هست یا نه؟ بحث سر این قسمت است که اصلا این کتاب موجود به نام اختصاص این مال شیخ مفید است؟ صاحب وسائل تصور کرده این مال شیخ مفید است لذا نمی سازد. یک اسمی اضافه کرده یا در یک نسخه دیده، من اضافه را به ایشان نسبت نمی دهم ولو به نحو تصحیح قیاسی به ایشان نسبت نمی دهم یا به قول مرحوم آقای تستری یک چیزی که زیاد دارد می گوید شاید در حاشیه بوده بعد ایشان وارد متن کرده یا اضافی بوده یا نسخه بوده. به هر حال آنی که مسلم است ابن ولید است و تعجب آور هم هست، شاید ده ها حدیث قبل از این هست و بعدش هم هست که اول سند ابن الولید است، فقط این نیست، این یکی حدیث نیست. احادیث فراوانی در این کتاب هست که اول سند ابن الولید است و عرض کردیم انصافش این است که، اول کتاب آمده خبرنا محمد ابن محمد یعنی شیخ مفید لکن احتمال دارد شیخ مفید راوی نسخه باشد، صاحب کتاب نباشد. به هر حال فعلا نمی دانیم که دقیقا این کتاب چیست لکن یک شواهدی در دست هست که این کتاب، یک کتابی بوده در آن زمان، نجاشی هم از او خبر دارد، در شرح حال جعفر ابن الحسین المومن القمی، ایشان صاحب کتاب نوادر بوده و به بغداد آمده. این اسم جعفر ابن الحسین اوائل این روایات زیاد است، جعفر ابن الحسین، جعفر ابن الحسین. این اگر باشد این همین جعفر ابن الحسین است. ترجمه

اش را از نجاشی بیاورید. احتمالی که من خودم دادم این است که این کتاب باشد یا چیزی باشد که از این کتاب گرفته است. اگر این کتاب باشد ایشان از ابن الولید نقل می کند، دیگه احتیاجی به احمد ندارد. مستقیم ایشان از ابن الولید نقل می کند و اِلٰی آخره.

من یکی دو مرتبه دیگه عرض کردم این اختصاص یک چاپ قم دارد که اخیرا چاپ کردند با حاشیه و تخریج، بد نیست. یک چاپ نجف هم دارد که این قدر تخریج ندارد لکن یک مقدمه مبسوطی در آن چاپ نجف هست که در چاپ قم نیامده است. مقدمه را مرحوم آقای آقا سید محمد رضای خراسان مقدمه مفصلی نوشته راجع به کتاب و انتساب کتاب، لکن عرض کردم فعلا کتاب که مال شیخ مفید نیست، این که کاملا واضح است.

یکی از حضار: فابن الحسین بن علی بن شهریار ابو محمد المومن

آیت الله مددی: جعفر ابن الحسین المومن. حالا معلوم می شود اصل فارسی هم داشته، شهریار در اجدادش بوده.

یکی از حضار: شیخ اصحابنا القمین، انتقلت الی الکوفه و اقام بها و صنف کتابا فی المضار و له کتاب نوادر.

آیت الله مددی: احتمالا این باشد، له کتاب نوادر.

من عرض کردم یکی از کارهایی که شیخ مفید دارد بین این دو تعبیر فرق می گذارد، کتاب النوادر، کتاب نوادر، بدون الف لام. شیخ طوسی شاید من یک مقدارش را استخراج کردم شاید یکی دو مورد دارد. اما نجاشی نسبتا زیاده تر دارد و لذا عرض کردیم این عبارت را هم دو جور می شود خواند، له کتاب نوادر که بدل و عطف بیان از کتاب باشد. له کتاب نوادر، به نحو اضافه. چون نوادر غیر منصرف است.

دو احتمال دارد. احتمال قوی تر به نظرم اول است. له کتاب نوادر، یعنی معلوم می شود کتابی بوده کَشْکُول مانند بوده، متفرقات بوده. این کتاب اختصاص هم همین طور است، کتاب اختصاص را کسی نگاه بکند کتاب قشنگی هم هست، یعنی کَشْکُول قشنگی است انصافا، متفرقات دارد، رجال دارد، حدیث دارد، خیلی چیزهای متفرقات دارد، انصافا هم قشنگ است و احتمال بسیار قوی را خود من می دهم

.....
که این کتابی را که ایشان به کوفه آمده مرحوم مفید این را نقل کرده است. این کتاب باشد مال جعفر ابن الحسین علی مومن القمی که به تعبیری. و ایشان از ابن الولید نقل می کند.

پس این تصحیح یا تصحیح قیاسی بوده یا حاشیه بوده یا هر چه بوده فی غیر محله، صحیحش همانی است که آقای بروجردی آوردند.

یکی از حضار: چون بعدش هم اخبارنا عدة من اصحابنا. عده نجاشی مفید هم توش هست

آیت الله مددی: بله.

احتمال بسیار بسیار قوی دارد که این یکی از کتاب های مفقود ما باشد، دقت کردید؟ فائده این بحث این بود. یکی از کتاب هایی که اسمش در کتاب نجاشی آمده و فعلا ما نداریم. اصطلاحا می گوئیم کتاب های مفقود، یکی از کتابهای مفقود ما همین اختصاص باشد. کتابی است که احادیث متفرق دارد. البته عرض کردم همین طور که نجاشی گفته قشنگ است، کتاب قشنگی است. ما یک بار دیگر هم چون احتمالا دیگه احادیث تعارض تمام می شود، به ذهنم آمد چون احتمال دارد یکی از نکات تعارض هم تفویض باشد، چون وارد بحث تفویض نمی توانم بشوم گفتم لا اقل روایات تفویض را بخوانم. یکی از مصادری که روایات تفویض را هم دارد همین اختصاص شیخ مفید است. ان شا الله شاید به یک مناسبت دیگه هم متعرضش بشویم.

یکی از حضار: اسم اختصاص چطور پیدا شده؟

آیت الله مددی: اسم نداشته، کشکول بوده.

یکی از حضار: حالا که اسمش اختصاص است.

آیت الله مددی: نمی دانیم چرا این اسمش است، هنوز نمی دانم چرا گذاشتند اما مال مفید نیست، مشایخی که ابتدای سند هست مال مفید نیست و عرض کردیم چون نمی خواهم وارد بحث بشوم و آن آقا هم بحث نکردند، این چایی هم که شده لکن اگر این احتمالی که من عرض کردم درست باشد خیلی فوائد لطیف دارد. الان وقت مناسب نیست، این کتاب خیلی فوائد لطیف دارد، حتی همین رجالی و فهرستی و تاریخی دارد. این که مرحوم نجاشی نوشته انصافا حقا

یکی از حضار: چیزهای شاذ زیاد دارد.

آیت الله مددی: بله شاذ هم دارد.

و واقعا هم نوادر است، واقعا هم متفرقات است، رجال دارد، اصحاب ائمه دارد، یک قسمتش مال رجال برقی است و اِلٰی آخره.

علی ای حال ابن الولید عن احمد ابن ادريس، ابن الولید هم طبقه کلینی است، کرارا و مرارا عرض کردم، البته وفات ایشان چهارده سال بعد از کلینی است لکن اصطلاحا هم دوره کلینی حساب می شود، هم طبقه کلینی حساب می شود.

احمد ابن ادريس اشعری است، از اشاعره قم است و جلیل القدر است، محمد ابن احمد ابن اسماعیل علوی است. احتیاج به یک شرحی دارد که حالا جایش این جا نیست. اجمالا بد نیست و می شود قبولش کرد. عن محمد ابن الزبرقان الدامغانی الشیخ. به اسامی اهل سنت بیشتر می خورد. فعلا نتوانستیم خیلی چیزی برایش پیدا بکنیم اما فکر می کنم در مستطرفات سرائر اسمش را دیدم اگر اشتباه نکرده باشم.

قال قال ابوالحسن موسی ابن جعفر سلام الله علیه لما امرهم هارون الرشید بحملی دخلت علیه فقال أحب ان تكتب لی کلاما موجزا و ذکر نحوه.

البته عرض کردم اینها نحوه و مثله می نویسند لکن خیلی فرق است، نه نحوه نیست. فرقی زیاد است.

علی ای حال این روایتی که در اختصاص آورده، البته خوب شد آقای بروجردی گفت. خیلی مفصل است، حدود چهار پنج صفحه است، خیلی مفصل است. خیلی روایت مفصلی است. برای یک جهاتی خیلی خوب است، من جمله عده ای از تفکرات غلو و اصحاب غلو در زمان موسی ابن جعفر در آن جا درج شده و خیلی نکات لطیف دارد. خیلی جهات لطیفی دارد که حالا چون وقت نیست و مناسب نیست شرح نمی دهیم، خیلی مفید است و نکات لطیفی هم دارد. یک مطلبی است که بعضی وقت ها سابقا دیدم بعضی از این آقایان روشنفکران اشکال می کردند که یک روایتی دارد در بحار هم نقل می کند که موسی ابن جعفر که هارون وقتی عصبانی شد موسی ابن جعفر گفت که پدرم از پدرم از رسول الله نقل کرده که اگر با رحم ملاقات بکند خشم و غضبی که دارد می خوابد. بعد حضرت به هارون فرمودند

.....

که مثلاً شکمت را در بیاور، در آن روایت این جور آمده. خیلی مستبعد است. در این روایت این قصه آمده دست به هم دادند. در این روایت به جای شکم، در آن روایت قصه شکم است که خیلی بعید است. مثلاً خلیفه بیاید شکمش را به شکم موسی ابن جعفر سلام الله علیه بگذارد و بعد شکم را به هم بمالند. در بحار آمده، فالصق بطنه. غرض به هر حال این خیلی بعید است. در این روایت دارد که همین قصه را امام نقل فرمودند که پیغمبر فرمود. بعد فرمودند پس بیا جلو، دست به هم دادند. دست هایشان به هم خورد، باز این از آن قصه شکم خیلی آسان تر است.

علی ای حال کیف ما کان و انصافاً هم روایت قشنگی است. لولا این که از بحث ما خارج است نکات تاریخی بسیار لطیفی دارد، فوق العاده لطیف است که یک قسمت آخرش این است. به هر حال روایت مفصلی است و خوب شد که آقای بروجردی نیاوردند و إلا خیلی طولانی است. فقط این قصه نامه نیست، یک شرح طولانی است و عده ای از مسائل است. همین مسئله ای که ماها هم معروف است که چرا شما خودتان را اولاد رسول الله می دانید، چون هارون الرشید از اولاد عباس است و اینها هم از اولاد ابوطالب است. هر دو عموی پیغمبرند، چرا ما نمی گوئیم مثلاً رسول الله جد ماست.

غرض عده ای از مسائلی که جاهای دیگر هم مطرح شده در همین آمده، در این یکی. پولی که برای حضرت جمع می کردند که برای شما خراج جمع بشود، در این قصه قبلی هم بود، آن جا مفصل دارد. عده ای از مسائل مثل متعه و اینها را آنجا دارد. حالا من عرض کردم آن روایت خیلی مفصل است و لطیف هم هست. این را ما الان داریم یعنی این قسمت بحثی که بین موسی ابن جعفر و هارون انجام شده و آخرش حضرت این را نوشتند داریم. یک نقل دیگر هم از این قصه داریم که در تحف العقول آمده. سابقاً عرض کردیم کتاب تحف العقول اصولاً در اسم کتاب و ابن ابی شعبه ایشان در کتب اصحاب ما نیامده است لکن اگر آن چه که گفته شده شواهد تاریخی تایید بکند حدود هم طبقه های شیخ صدوق است، حالا ممکن است ۳۶۰، ۳۷۰ وفاتش باشد اما ما برای ایشان اطلاعی نداریم یعنی اگر باشد مال قرن چهارم است، در طبقه مشایخ شیخ مفید است، اگر درست باشد. به هر حال از ایشان اطلاعی نداریم. در کتب اصحاب ما چه کسانی که بعد از ایشان بودند مثل شیخ در فهرست یا نجاشی در فهرست، یا در کتب دیگر، اسم ایشان کلاً نیامده. اسم کتاب کلاً

نیامده. برویم تا قرن دهم یعنی مثل علامه و دیگران، نه اسم کتاب را آوردند و نه اسم خود شخص را آوردند، حسن ابن علی ابن شعبه. اسم ایشان را نیامده، در اولین بار در زمان صفویه که احتمالا از شامات آورده باشند، چون این ابن شعبه در میان نصیری ها و همین علوی های شام عنوانی دارد. احتمالا اولین بار چون مرحوم شیخ ابراهیم قطیفی که متوفای ۹۵۱، ۹۵۲ است ایشان یک رساله ای دارد که در آن جا اسم ایشان را می برد. دو بار هم می برد.

یکی از حضار: شاگرد خصبی بوده

آیت الله مددی: می گویند بوده. در شام دیگه. این را همان نصیری ها نوشتند، اصلا ما اسمش را نداریم که حالا بگوییم شاگرد چه کسی بوده.

علی ای حال اولین بار نسخه ای از این کتاب به نحو وجاده یعنی در قرن دهم اگر باشد، قرن چهارم است یعنی شش قرن ما کلا از ایشان هیچی نداریم. آن وقت مرحوم قطیفی دو بار در این رساله اسم ایشان را برده، یک بار می گوید رواه ابن شعبه در تحف العقول و یک بار دیگه می گوید الخبير المتكلم المحدث الجليل، الفاضل، یکمی القاب بهش می دهد و إلا این القاب را هم ما نداریم. این اولین بار که آمده دو بار در این کتاب اسم ایشان برده شده، چاپ شده جزء رسائل محقق کرکی و جزء آثار شیخ ابراهیم، من آن جا دیدم، دو بار اسم ایشان برده شده، اوائل صفویه است چون می دانید صفویه ۹۰۶ است، ایشان متوفای ۹۵۱ یا ۹۵۲ است، اوائل صفویه این کتاب به ایران آمده، و ایشان نقل کرده، قرن بعدی کتاب تقریبا جا می افتد یعنی سال ۱۰۰۰ به بعد لذا مرحوم شیخ حر قدس الله نفسه در وسائل روایاتش را می آورد یعنی شهرت این کتاب از قرن بعد از ایشان است. ایشان ۹۳۰، ۹۴۰ روایات را نقل می کند، ۱۰۷۰، ۱۰۸۰ دیگه این کتاب مشهور می شود، هم بحار این را نقل می کند و هم مرحوم صاحب وسائل از این نقل می کند. دیگه از بعد از بحار و بعد از وسائل این کتاب تحف العقول مشهور می شود و من یک دفعه دیگه عرض کردم، چون اینها نکات فنی است و گاهی گفته نمی شود. صاحب وسائل ادعا می کند روایاتی را که من گرفتم از کتب مشهوره است و یک طریقی هم به این کتب می آورد. یک طریقی عامی، اجازه عمومی که دارد به این کتب می آورد. ما عرض کردیم این را که ایشان نوشتند خیلی دقیق نیست چون مثلا ایشان سعی می کند

کتابی مثل تحف العقول را هم همین جور نقل بکند. تحف العقول اسمش نیست که حالا طریق به آن باشد. تعجب از ایشان است. ایشان تحف العقول را آورده اما تحف العقول اسمش نبوده. به زمان ایشان ۱۰۰ سال، ۱۳۰ بوده که اسمش آمده است. چطور جزء کتب مشهوره می شود؟ چون طریق ایشان به علامه و شیخ طوسی می خورد. چه ربطی به شیخ طوسی و علامه دارد.

علی ای حال کیف ما کان این نکته را هم عرض کردم چون دیدم بعضی از آقایان که اهل دقت و اهل فضلند این اشتباه هم واقع شده. اما من حیث المجموع یک دو صفحه ای و خرده ای مقدمه ای ایشان دارد که مقدمه بسیار متین است، مقدمه بسیار موزون است. مرد ملایی است، بسیار ادیب است و اختیارش برای روایات بسیار قشنگ است. فقط ایشان تنها نکته ای که به او عیب می گیریم از توقیعات امام زمان چیزی نقل نکرده. ایشان به ترتیب ائمه نقل می کند. خیلی احادیث قشنگی دارد و قطعا روایاتی که ایشان نقل کرده ریشه دارد و خیلی هایش را الان ما نداریم مثل همین حدیث معائش العباد، اول کتاب مکاسب محرمة حدیث تحف العقول است. قطعا ریشه دارد و قطعا یک مقدارش پیش ما موجود بوده لکن الان ما نداریم. الان در این کتاب نیست. این کتاب را عرض کردم. من یک وقت دیگه هم عرض کردم شما کوفه و بغداد را محور قرار بدهید که مراکز صدور روایات ما است، شرق که می آید به ایران می آید، قم، خراسان و تا ماوراءالنهر بروید یعنی سمرقند و کش بروید. این آخرین جایی است که میراث های ما رسیده است. اسم این را شرقی گذاشتیم. غربیش هم بروید به طرف شام و تا مصر بروید. این آخرین جهت غربی است که میراث ها ما رسیده است. یک میراث های شرقی داریم و یک میراث های غربی. یک میراث های مرکزی داریم، میراث مرکزی همین است که در اختیار ما است. تهذیب و استبصار و کافی و اینها که میراث های مرکزی ما است. این دوتا یکی میراث شرقی است مثلاً عیاشی، رجال کشی، این ها میراث های شرقی ما است. فرض کنید دعائم الاسلام، همین تحف العقول. اینها میراث های غربی ما است. من راجع به خصائص این میراث ها هم صحبت کردم. این ها غالباً میراث های غربی ما مشکل بیشتر دارند. خط غلو ما مخصوصاً خط غلو سیاسی بیشتر در این قسمت ها بودند لذا تشخیص این ها مشکل است.

ظاهرش اگر نوشتند خود علوی ها، ایشان شاگرد حسین ابن حمدان است. چند بار عرض کردم حسین ابن حمدان خُصیبی یا خُصیبی یا هر چه که هست، این بزرگترین چهره علمی علوی های شام است. یعنی از خود مؤسس مذهب که محمد ابن نصیر باشد ایشان بالاتر است. شاگرد محمد ابن نصیر هم نیست، با یک واسطه شاگردش است و کتابی دارد الهدایة الکبری. به نظرم اخیرا بالاخره چاپ شد چون مدت ها محقق کتاب پیش من داده بود، چند سال پیش من بود که یک نگاهی بکنم. قشنگ نوشته، آن کتاب هدایة الکبری که مال حسین ابن حمدان است آن را نجاشی دارد. نوشته فاسد المذهب، این فاسد المذهب مرادش همین نصیری بودن است.

علی ای حال ترجمه آن را نجاشی دارد اما ترجمه این آقا که ادعا می کنند شاگردش است ترجمه ایشان را ندارد، ترجمه ابن شعبه را نجاشی ندارد.

علی ای حال اگر راست باشد که ایشان شاگرد حسین ابن حمدان است، چون ما هیچ معلوماتی نداریم. این مطالبی است که نصیری ها و علوی ها گفتند. انصافا قابل قیاس با استادش نیست. استادش به اصطلاح علم حدیث خیلی مخلط است، خیلی قر و قاتی دارد. البته الهدایة الکبری کتاب بسیار قشنگی است، نسبت به زمان خودش شاید جزء اوائل کتب ما در این قسمت باشد، ایشان این هدایة الکبری را درباره اثبات امامت ائمه نوشته به ترتیب، امیرالمومنین، امام حسن، امام حسین و تا امام زمان. عده ای از مشاهدات و تشرفات که در کتاب بحار راجع به امام زمان آمده از این کتاب است. الهدایة الکبری، چاپ نشده بود، من هم گاهی احتیاج داشتم از نسخه کتابخانه خطی کتابخانه آقای مرعشی استفاده می کردم لکن اخیرا عرض کردم رفیق ما شیخ خوبی است، ایشان این کتاب را چاپ می کند، الهدایة الکبری را و الهدایة الکبری انصافا کتاب قشنگی است. خوب نوشته، شبیه اعلام الوری طبرسی است آن هم همین طور به ترتیب ائمه است و بهتر از همه اینها اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات مال مرحوم شیخ حر است. ترجمه فارسی است، هشت جلد یا پنج جلد است، به نظرم هشت جلد است. من دارم. شیخ حر خیلی قشنگ نوشته، اثبات الهداء بالانصوص و المعجزات، این اثبات الهداء مثل همین هدایة الکبری است. عین همین است. به ترتیب راجع به ائمه علیهم السلام دارد. در این کتاب ایشان امام زمان را هم دارد. اما در کتاب تحف العقول راجع به امام زمان.

یکی از حضار: این اثبات الهداء را که در این جا داریم پنج جلد است.

آیت الله مددی: عربی بالایش است و فارسی پایینش است.

یکی از حضار: ۱۴۱۹ هدایه الکبری چاپ شده.

آیت الله مددی: بله می گویم، آن را دیدم. گفت می خواهم چاپ بکنم اما عملا شده یا نشده. دو جلد است. محقق کتاب رفیق ما است. هدایه را می گویم که چاپ شده. شاید هفت هشت سال است، الان هم پیش من است، نسخه اصلی که ایشان تهیه کرده بود الان پیش من است. هی به من هم صحبت می کرد که آقا زودتر نگاه بکن، ما هم نشد نگاه بکنیم.

علی ای حال این تحف العقول را می خواستم بگویم، کتاب بسیار نافع است و الان شنیدم پیش نصیری ها و اسماعیلی ها خیلی جا دارد. اگر فرض را بر این بگذاریم که ایشان در میان. چون ایشان در حوزه های ما نبوده. صاحب تحف العقول در حوزه های ما نبوده. اگر در میان نصیری ها بوده، نصیری ها را تقریبا عرض کردم غلاتی که تقریبا شبیه حالت حزبی گرایی دارند. یک گروه بسته ای هستند. اگر در میان نصیری ها بوده که ادعا شده اگر بوده ظاهرا برای هدایت آنها بوده. شواهدی در تحف العقول وجود ندارد که ایشان جزء خط غلو انحرافی باشد. هیچ شواهد وجود ندارد، بلکه به عکس در آخرش یک نامه ای خیلی مفصل از مفضل ابن عمر نقل می کند که حالا آن هم یک شرحی دارد که یک وقتی عرض کردم. در آن نامه به عکس است. نه این که فقط بگوید نماز بخوانید. می گوید تقوی و ورع و احتیاط، نامه قشنگی است که مفضل به جماعت شیعه نوشته. فعلا آن نامه با آن ترتیب منحصر در همین تحف العقول آمده، آخر تحف العقول آمده است.

علی ای حال اگر بر فرض هم قبول بکنم حرف نصیری ها را که ایشان در میان آنها بوده، چون در حوزه های ما قطعا نبوده، احتمالا برای هدایت آنها بوده. این یک نکته.

یک نکته دیگر هم این که عرض کردم کرارا و مرارا، با قطع نظر از تمام این حرفها. خود ما وقتی کتاب تحف العقول را بررسی می کنیم انصافا مردی فوق العاده ملاست. در شئون حدیث هم کاملا دقیق است، من همیشه تعبیر می کنم به لحاظ حدیث شناسی و قواعد

حدیث شناسی به ذهنم این طور می آید که از کافی پایین تر باشد اما از صدوق بالاتر باشد، به ذهن من این طور است. خود کتاب، حالا کار به مولفش ندارم.

یکی از حضار: از نظر بحث علو مضامین

آیت الله مددی: خیلی قشنگ است.

عرض کردم شش قرن پیش ما اصلا وجود نداشته، دیگه قاعدتا باید متنش خیلی مشوه باشد. خود نصیری ها متونش خیلی مشوه است. اصلا نصیری ها مصدر ندارند یعنی من تا آن جایی که از کتاب های خطیشان خبر دارم شاید قبل از ۹۰۰، قبل از ۱۰۰۰ یک رساله داشته باشند، اصلا قدیم ندارند، هیچی ندارند. نصیری ها کاملا مصادرشان مشوه است. کتابی که شش قرن در حوزه های ما حتی اسمش هم نبوده عادتاً باید خیلی مشوه بشود، عادتاً این طور است دیگه. با این حساب بکنیم خیلی خوب است. انصافاً اینی که الان دست ما رسیده بسیار بسیار کتاب خوبی است.

علی ای حال ایشان نوشته که ابو یوسف القاضی له کلام طویل لیس هذا موضعه ثم قال الرشید.

البته این مطلب که ایشان، این در اختیار تحف العقول بوده که فعلاً به ما نرسیده. این کلام طویل با ابویوسف فعلاً دست ما نرسیده است. عرض کردم ایشان اطلاعات واسعی دارد، انصافاً خیلی کتاب قابل اعتمادی است و بعد راجع به متن حدیث هم دیگه توضیح ندادم آقایان خودشان مراجعه بفرمایند.

به هر حال این هم راجع به این حدیث. اجمالاً ما گاهی این مطلب را داریم به طور کلی که یک مطلبی است که گاهی سه تا، چهار تا سند، مصدر متعدد دارد لکن همه آن ها خالی از ابهام نیستند. به اصطلاح این طور می گوئیم، معلوم می شود اجمالاً مطلبی بوده، حالا کدام یکی از اینها بوده خیلی روشن نیست. الان راجع به این نامه ای که حضرت به قلم خودشان و به خط خودشان نوشتند راجع به اختلاف بین ادیان. این جا دارد جمیع امور الدنيا و الدین، در این جا دارد که قال جمیع امور الادیان، دنیا و دین ندارد. اربعه، آن جا امران دارد. اختلاف متن دارند. آقایان مراجعه بکنند. دیگه من حال اختلاف متن را نداریم.

.....
لکن روی هم رفته یک متن معینی است که مناسب با ادبیات قرن دوم است و من توضیحات دیگری را هم سابقا عرض کردم دیگه الان جایش این جا نیست. اجمالا بد نیست، قشنگ است اما فعلا بخواهیم خصوصیات را اثبات بکنیم مخصوصا این نکته ای را که مرحوم صاحب تحف العقول دارد که با ابو یوسف هم کلام مفصلی بوده. آن را که اصلا نداریم با هارون داریم، اما با ابو یوسف نداریم. و لکن روایت همین طور که عرض کردم ربطی به تعارض ندارد.

از جمله روایات، این شماره ۲۵ بود، شماره ۲۹ چون ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ را خواندیم که از آن رساله منسوب به قطب راوندی بود. شماره ۲۹ علل الشرائع ابی قال حدثنا احمد ابن ادریس، صدوق پدر از احمد ابن ادریس است. این در کتاب کافی خیلی جاها اسمش ابوعلی اشعری آمده. ابوعلی اشعری و احمد ابن ادریس یکی اند.

عن ابی اسحاق الارجانی، ایشان را درست نمی شناسیم. رفعه، مرسل هم هست، قال قال ابو عبدالله علیه السلام اتدري لم امرتم بالاختلاف ما تقول العامة؟ این مطلب آمده اما معلوم نیست بشود این مطلب را با این روایت ضعیف اثبات کرد.
قلت لا ندري، قال إن علی علیه السلام لم یکن یدین الله بدین إلا خالف علیه الامه إلى غیره ارادة لا بطل امره.
نه این که ما می گوئیم مخالف، چون آن ها مخالفت با علی ابن ابی طالب. شما مخالفت با آن ها بکنید تا به رای برسید. اثبات این مطلب خیلی مشکل است.

و كانوا یسئلون امیرالمومنین علیه السلام عن الشیء الذی لا یعلمونه فإذا افتاهم جعلوا له ضدا من عندهم لیلبسوا، الباس یعنی یا لیلبسوا، یعنی شبهه ایجاد بکنند، لباس بپوشانند یعنی این را درست جلوه بدهند.

روایت به لحاظ مصدر که علل الشرائع است. به لحاظ سند هم اولش خوب است، اول و دومش خوب است ولی بعد دیگه ابهام و ارسال دارد، مصدر هم واضح نیست. به نظر من ربطی هم به تعارض ندارد. بحث تعارض را چرا ایشان آورده؟ در روایت ندارد که حدیثین متعارضین.

یکی از حضار: یکی از مرجحات تعارض که ما خالف العامة فیه الرشد به این ربط ندارد؟

.....
آیت الله مددی: نه این روایت مطلق است ولو مخالف نداشته باشد.

یک حدیثی که مطابق اهل سنت است ولو مخالف هم نداشته باشد، خب ضدش را اخذ نکنید! من فکر نمی کنم. این روایت هم مثل همان

دو تا روایت قبلی است. مثل روایت قبلی که عرض کردم ربطی به باب تعارض ندارد.

حدیث بعدی حدیثی است که مرحوم شیخ در تهذیب آورده، مرحوم شیخ این را از کتاب نوادر الحکمة نقل کرده. محمد ابن احمد ابن

یحیی، عن محمد ابن احمد سیاری، ایشان اسمش احمد ابن محمد است. من همیشه یک شوخی کردم که هر وقت از کتاب نوادر الحکمة

حدیثی را دیدید یا سندش خرابی دارد یا متنش یا هر دو، این جا هم از همان اولش خرابی دارد.

عن محمد ابن احمد سیاری، ایشان احمد ابن محمد است. این نصر ابن سیار که والی خراسان است خاندانی دارد، ایشان سیاری منسوباً

به خاندان نصر ابن سیار است. ایشان ضعیف است. من اصلاً شبهات دیگه هم راجع به ایشان داریم.

عن احمد ابن محمد سیاری، عن علی ابن اسباط، قال قلتُ له يحدث الامر. ندارد قلتُ له به چه کسی؟ به اصطلاح امروزی ها حدیث

مضمّن است لکن جای دیگه آمده قلتُ للرّضا علیه السلام. يحدث الامر من امری. دیگه این را بخواهم سند و متنش را توضیح بدهم

خیلی وقت خارج می شود، فردا ان شا الله تعالی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين